

مقاله

(۵)

حوزه عمومی^۲

یورگن هابرماس^۳ترجمه: جواد کارگزاری^۴

یادداشت مترجم:

"حوزه عمومی" یکی از موضوع های همواره مورد توجه هابرماس در طول دوره زندگی فکری او بوده است و شاید بتوان موضوع مزبور را به شیوه های مختلف در آثار او مورد شناسایی قرار داد. کتاب "دگرگونی ساختاری حوزه عمومی" یکی از تاثیرگذارترین کتابهای هابرماس می باشد که هنوز، با وجود گذشت سالهای زیاد از چاپ آن، مورد توجه دانشوران حوزه های مختلف دانش مانند جامعه شناسی، حقوق، ادبیات و ... است. نوشتاری که در ادامه می آید جان مایه کتاب مزبور می باشد که به قلم خود هابرماس نگاشته شده و می تواند دریچه ای باشد برای آشنایی با اندیشه های هابرماس درباره حوزه عمومی. با این حال، همان طور که همگان بر آن اذعان دارند، آثار هابرماس پیچیده و دیرپاب بوده و نباید انتظار داشت که با خواندن این نوشتار، آن هم فقط یک بار، دریافت که هابرماس چه می گوید. خوشبختانه کتاب "دگرگونی ساختاری حوزه عمومی" به فارسی ترجمه شده است.^۱ آنهایی که خواهان روشنی بیشتر و بحث های دقیق تر و جزیی تر درباره موضوع این نوشتار هستند می توانند کتاب مزبور را بخوانند.

مفهوم

منظور ما از "حوزه عمومی" در وهله نخست قلمروی از زندگی اجتماعی است که در آن چیزی شبیه افکار عمومی^۵ می تواند شکل بگیرد. دسترسی به حوزه عمومی، به طور کلی، برای همه شهروندان آزاد است. بخشی از حوزه عمومی در هر گفتگو و هم سخنی شکل می گیرد که در آن اشخاص خصوصی^۶ گرد هم می آیند تا عموم (عامه مردم)^۷ را ایجاد کنند. بدین ترتیب آنها نه مانند تاجرها و مردم پیشه ور^۸ عمل می کنند که در پی اداره امور خصوصی خویش هستند و نه مانند اشخاص حقوقی^۹ تابع مقررات قانونی یک بورکراسی دولتی که مکلف به اطاعت می باشند. شهروندان هنگامی مانند عموم (عامه مردم) رفتار می کنند که موضوع های مربوط به منافع عمومی را، بی آن که تحت فشار باشند، مورد بررسی قرار دهند؛ افزون بر این تضمین که آنها می توانند آزادانه گرد هم آمده و به هم بیوندند و دیدگاه ها و

نظریاتشان را آزادانه بیان کرده و انتشار دهند. وقتی که حوزه عمومی بزرگ و وسیع باشد، این گونه ارتباط ها نیازمند وسیله ها و ابزارهای خاص انتشار و تاثیرگذاری است؛ در حال حاضر روزنامه ها، فصلنامه ها و تلویزیون وسیله های ارتباطی حوزه عمومی هستند. هنگامی که بحث های عمومی^{۱۲}، موضوع های مربوط به رفتار و عملکرد دولت را مورد توجه قرار می دهد، از حوزه عمومی سیاسی^{۱۱} (برای نمونه، متمایز از حوزه عمومی ادبی) سخن به میان می آید. قدرت قاهره دولت همتا و نقطه مقابل حوزه عمومی سیاسی، و نه بخشی از آن، است. بی تردید قدرت دولت، قدرت "عمومی" تلقی می شود، اما انتساب صفت و ویژگی عمومی بودن را وامدار وظیفه اش در توجه به عموم (عامه مردم)، یعنی، فراهم کردن خیر همگانی همه می باشد. تنها هنگامی که اعمال قدرت عمومی، در عمل تابع دربایست و الزام عمومی بودن دمکراتیک^{۱۳} شده باشد، حوزه عمومی سیاسی به طور قطع، از طریق هیات قانونگذاری، تاثیر و نفوذ رسمی بر هیات حاکمه کسب می کند. اصطلاح "افکار عمومی" اشاره به کارکرد نقد و کنترل قدرت دولت سازمان یافته دارد که به طور غیر رسمی از سوی عموم (عامه مردم) اعمال می شود، همان طوری که به طور رسمی در جریان انتخابات دوره ای اعمال می شود. مقررات راجع به عمومی بودن فعالیت های وابسته به دولت (یا عمومی بودن^{۱۴} در معنای ابتدایی و اصلیش)، برای نمونه، مانند، ضرورت دسترسی پذیری عمومی به جریان رسیدگی قضایی نیز با این کارکرد افکار عمومی ارتباط پیدا می کنند. نسبت به حوزه عمومی، به عنوان حوزه ای واسطه گر و میانجی میان دولت و جامعه، حوزه ای که در آن عموم (عامه مردم) به مثابه ماشین افکار عمومی شکل می گیرد، اصل عمومی بودن ناظر و منطبق می باشد. عمومی بودنی که زمانی بر سیاست های مخفی پادشاهان غلبه پیدا کرده و از آن زمان به بعد، کنترل مردمی اعمال دولت مجاز شمرده شده است.

تصادفی نیست که مفهوم های مربوط به حوزه عمومی و افکار عمومی تا قرن هژدهم شکل نگرفت. آنها معنای خاصشان را از یک وضعیت تاریخی واقعی اخذ می کنند و آن هنگامی بود که هر کسی آموخت میان افکار و افکار عمومی^{۱۵} تمایز قائل شود. در حالی که به نظر می رسد افکار صرف (چیزهایی که به عنوان بخشی از فرهنگ، عقاید ارزشی، پیش داوری ها و قضاوت های جمعی) بر ثبات ساختار نیمه طبیعی شان، به مثابه گونه ای رسوب تاریخی، پافشاری می کنند، اما افکار عمومی، برحسب تعریف، تنها هنگامی می تواند شکل بگیرد که عموم (عامه مردم) شرکت کننده در بحث های عقلانی وجود داشته باشند. بحث های عمومی، که به طور نهادی حمایت شده و، با قصد انتقادی، عملکرد قدرت سیاسی را موضوع خود قرار دهند، از زمان های بسیار دور وجود نداشته اند - آنها تنها در یک دوره خاصی از حیات جامعه بورژوازی توسعه و رشد پیدا کردند و تنها بواسطه بیکربندی و جمع^{۱۶} خاصی از منافع بود که بحث های مزبور توانستند در دولت دستورگرای بورژوازی داخل شوند.

پیشینه و تاریخ

اثبات وجود مستقل و اصیل حوزه عمومی، متمایز از حوزه خصوصی، در جامعه اروپایی اوج قرون وسطی امکان پذیر نمی باشد. در عین حال، با وجود این، تصادفی نیست که صفت ها و ویژگی های قدرت در آن زمان "عمومی"^{۱۷} نامیده می شد، چرا که یک بازنمایی عمومی^{۱۸} قدرت در آن زمان وجود داشت. در تمام سطح های هرم ایجاد شده توسط حقوق فئودالی^{۱۹}، جایگاه یک صاحب منصب فئودال^{۲۰} نسبت به مقوله های "عمومی" و "خصوصی" خنثی و بی طرف است، اما شخصی که صاحب آن جایگاه می شود، آنرا به طور عمومی بازنمایی و ابراز می کند؛ او، خودش را به مثابه تجسم یک قدرت "برتر" به هر درجه ای، نشان داده و ابراز می دارد. این مفهوم از بازنمایی و ابراز، در تاریخ قانون اساسی واپسین حفظ شده است. حتی امروز قدرت اقتدار سیاسی، در بالاترین سطحش، هر چقدر هم که از مبنای سابقش زیاد فاصله گرفته باشد، هنوز نیازمند بازنمایی و ابراز از طریق رییس کشور (حکومت) است. اما این قبیل عنصرها، از ساختار جامعه ما قبل بورژوازی سرچشمه می گیرند. نمایندگی، در مفهوم حوزه عمومی بورژوازی، مانند نمایندگی یک ملت یا موکلین خاص، ارتباطی با عمومی بودن بازنمایی و ابراز ندارد که جدایی ناپذیر و ذاتی سرشت و وجود واقعی یک لرد بوده و با آن هم پیوند است. تا زمانی که پادشاه و طبقه های اجتماعی^{۲۱} قلمرو او، به جای اینکه تنها نماینده کشور و سرزمین باشد، کشور و سرزمین هستند، آنها قادر به این نوع بازنمایی و ابراز می باشند. آنها به جای اینکه قدرتشان را برای مردم ابراز دارند "در برابر" مردم ابراز می کنند.

قدرت "عمومی" تلقی می شود، اما انتساب صفت و ویژگی عمومی بودن را وامدار وظیفه اش در توجه به عموم (عامه مردم)، یعنی، فراهم کردن خیر همگانی همه می باشد

نیروهای فتودالی (کلیسا، شاهزادگان و اشراف) که این عمومی بودن نمایشگرانه^{۳۱} به آنها پیوند می خورد، در سیر فرایند طولانی قطبی گری^{۳۲} تجزیه و جدا گردیدند؛ با پایان قرن هژدهم نیروهای مزبور به عناصر خصوصی در یک سو و عمومی در سوی دیگر منحل گردیدند. جایگاه کلیسا در رابطه با (جنبش) دین پیرایی^{۳۳} دگرگون شد؛ طناب حاکمیت الهی؛ یعنی مذهب، که کلیسا نمایندنده و بیانگر آن بود، یک امر خصوصی گردید. از نظر تاریخی، آنچه که آزادی مذهب نامیده می شود، اولین حوزه استقلال و خود مختاری شخصی را مورد حمایت قرار داد؛ کلیسا، خود، به عنوان یک شخص حقوقی^{۳۴} تحت نفوذ حقوق عمومی به حیاتش ادامه داد. قطبی گری همسان قدرت شاهانه^{۳۵} در جدایی و تفکیک بودجه عمومی از دارایی خصوصی خانواده صاحب منصب فتودال تجسم عینی یافت. در دیوانسالاری و ارتش (و به طور جزئی همچنین در قوه قضائیه)، نهادهای قدرت عمومی در مقابل حوزه اختصاصی دربار شاهی^{۳۶} مستقل و خود مختار گردیدند. بر حسب طبقه های اجتماعی، در نهایت، عناصری از گروه های حاکم در نهادهای عمومی، پارلمان (و به طور جزئی همچنین در نهادهای قضایی) راه یافتند؛ عناصری از گروه های هم ردگان شغلی^{۳۷}، تا آن حد که در رسته ها و اصناف شهری استقرار یافته بودند و با برخی تفاوت ها و ناهمسانی ها در چهارچوب مالکیت زمین، به حوزه جامعه بورژوازی راه پیدا کردند، حوزه ای که ممکن است به مثابه حوزه ای اصیل از خود مختاری خصوصی با دولت مقابله و مواجهه پیدا کند.

عمومی بودن نمایشگرانه جای خودش را به حوزه جدیدی از "قدرت عمومی" داد که همراه با حکومت های ملی و سرزمینی بوجود آمد. فعالیت های جاری حکومت (اداره دائمی، ارتش ثابت) همتا و نقطه مقابلش را در ثبات رابطه هایی داشت که در کنار بازار سهام و مطبوعات، از طریق داد و ستد کالاها و اخبار، توسعه یافته بودند. قدرت عمومی به مثابه چیزی معلوم و محسوس، در مقابل کسانی که تابع آن بوده و کسانی که در ابتدا خودشان را تنها به طور منفی بوسیله آن تعریف شده یافته بودند، تحکیم و استحکام یافته بود. گروه اخیر "اشخاص خصوصی" هستند، کسانی که از قدرت عمومی کنار گذاشته شده اند زیرا آنها هیچ شغل یا مسند دولتی ندارند. "عمومی" دیگر اشاره به دربار نمایشگر شخصی که قدرت به او واگذار شده ندارد؛ بلکه در مقابل اکنون اشاره به فعالیت نظم یافته مبتنی بر صلاحیت یک سازمان (دستگاه) دارای انحصار کاربرد قانونی زور دارد. اشخاص خصوصی تحت شمول دولت قرار گرفته، به عنوان کسانی که این قدرت عمومی آنها را مورد خطاب و اشاره قرار می دهد، عموم (عامه مردم) را تشکیل می دهند.

جامعه، به عنوان یک قلمرو خصوصی، چنان که گویی در مقابل دولت قرار گرفته، از یک سو به روشنی متفاوت و متمایز از قدرت عمومی است؛ از سوی دیگر، جامعه موضوع منفعت و سود عمومی می شود تا جایی که با رشد و گسترش اقتصاد بازار باز تولید زندگی^{۳۸} در فراسوی محدودیت های قدرت محلی خصوصی^{۳۹} گسترش می یابد. حوزه عمومی بورژوازی می تواند به عنوان حوزه اشخاص خصوصی که برای تشکیل یک عموم (عامه مردم) گرد هم آمده و هم داستان شده اند، تلقی شود. بورژواها خیلی سریع شروع به استفاده از حوزه عمومی روزنامه های خبری، که به طور رسمی علیه خود قدرت عمومی شکل گرفته بود، نمودند و از آنها همراه با هفته نامه های دارای مضمون اخلاقی و انتقادی برای شرکت در بحث های راجع به قواعد کلی حاکم بر روابط در اساس خصوصی شده، اما به طور عمومی مرتبط با حوزه مبادله کالا و کار، استفاده کردند.

الگوی لیبرال حوزه عمومی

ابزار و وسیله هایی که این بحث ها - بحث های عمومی - در آن انجام می گیرد یکتا و بدون هیچ گونه نمونه و الگوی تاریخی است. در گذشته طبقه های اجتماعی، پیمان های مذاکره شده ای^{۴۰} با پادشاهانشان داشتند که در آن ادعاهای قدرت به شکل مورد به مورد تعیین می گردید. همان طور که می دانیم، این توسعه و پیشرفت سیر متفاوتی را در انگلستان، که قدرت پادشاهی از طریق پارلمان تعدیل می گردید. در مقایسه با اروپا قاره ای، که پادشاهان میانجی طبقه های اجتماعی بودند، دنبال نمود. این شیوه برابر سازی قدرت موجب فروپاشی و شکست طبقه سوم^{۴۱} گردید، چرا که این طبقه دیگر قادر به تثبیت خود به عنوان طبقه حاکم نبود. با توجه به اقتصاد تجاری، تقسیم قدرتی که از طریق تمایز حقوق افراد دارای اقتدار فتودالی (آزادی های متعلق به طبقه ها) انجام شده بود، بیش از این امکان پذیر نبود - قدرت تحت حقوق خصوصی (مربوط به) انتقال دارایی های مبتنی بر سرمایه داری^{۴۲} غیر سیاسی است. بورژواها

اصطلاح "افکار عمومی" اشاره به کارکرد نقد و کنترل قدرت دولت سازمان یافته دارد که به طور غیر رسمی از سوی عموم (عامه مردم) اعمال می شود، همان طوری که به طور رسمی در جریان انتخابات دوره ای اعمال می شود

افراد خصوصی هستند؛ به این معنا که آنها "حکومت نمی کنند"؛ از این رو ادعای قدرتشان در مقابل قدرت عمومی به طور مستقیم در برابر تمرکز قدرت، مبنی بر اینکه باید تقسیم شود، نیست بلکه در برابر اصل قدرت مستقر است. اصل کنترل، یعنی عمومی بودن، مبنی بر اینکه عامه بورژوازش^{۳۳} مخالف اصل دولت مستقر هستند، به دنبال استحاله و دگرگونی قدرت، به معنای دقیق کلمه، و نه فقط مبادله و جایگزینی یکی از پایه های مشروعیت برای پایه دیگری است.

در اولین قانون اساسی های مدرن بخش های فهرست کننده حقوق اساسی بنیادین، تصویری از الگوی لیبرال حوزه عمومی بدست می دهند: آنها جامعه را به عنوان حوزه ای از استقلال و خود مختاری فردی مورد حمایت قرار می دهند؛ که در مقابل آن قدرت عمومی قرار دارد که محدود به تعدادی کارکرد شده است؛ بین دو حوزه مزبور، به اصطلاح، قلمرو اشخاص خصوصی که با یکدیگر عموم (عامه مردم) را تشکیل داده و به عنوان شهروندان دولت، میانجی انتقال نیازهای جامعه بورژوایی به دولت هستند، قرار دارد با این هدف که بدین ترتیب قدرت و اقتدار سیاسی را به قدرت و اقتدار "عقلانی" در محیط حوزه عمومی تبدیل کنند. بر طبق پیش انگاره های یک جامعه مبتنی بر مبادله آزاد کالاها، چنین به نظر می رسد که نفع عمومی به عنوان معیار سنجش این نوع از عقلانیت حفظ خواهد شد اگر داد و ستد اشخاص خصوصی در بازارگاه از نیروهای اجتماعی و در حوزه عمومی از اجبار سیاسی آزاد می گشت.

مطبوعات سیاسی روزانه نقش مهمی را در دوره ای مشابه کسب نمودند. در نیمه دوم قرن هژدهم، رقابت های جدی راجع به شکل قدیمی خبرنگاری^{۳۴} مانند تالیف مقالات کوتاه خبری^{۳۵} به شکل ژورنالیسم ادبی پدید آمد. "کارل بوخر"^{۳۶} این پیشرفت ها را چنین توصیف می کند: "روزنامه ها از نهادهای صرف انتشار خبر، تبدیل به انتقال دهندگان و هدایت گران افکار عمومی و همچنین سلاح های سیاست های حزبی شدند. نتیجه و پیامد این امر برای سازمان داخلی روزنامه جای دادن کارکرد جدیدی، کارکرد ویرایشی، در میان کارکردهای جمع آوری اخبار و انتشار آن بود. با وجود این، اهمیت این پیشرفت برای ناشر روزنامه این بود که او از یک فروشنده اخبار و اطلاعات به یک دلال^{۳۷} افکار عمومی تبدیل شد". ناشران مبنای بازارپسند و تجاری برای روزنامه فراهم آوردند بدون آن که، با وجود این، روزنامه را، به معنای دقیق کلمه، تجاری کنند. مطبوعات به عنوان یک نهاد متعلق به خود عموم (/عامه مردم) باقی ماند، نهادی که برای تدارک و تحکیم بحث های عمومی عمل می کند و نه یک ابزار صرف برای انتقال اخبار و اطلاعات و نه همچنین یک وسیله بیان فرهنگ مصرفی^{۳۸}.

این نوع از مطبوعات را می توان بویژه در دوره های انقلابی مشاهده کرد، هنگامی که روزنامه های مرتبط و هم پیوند با کوچک ترین ائتلاف ها و گروه های سیاسی پدید می آیند، مانند آنچه که در پاریس در سال ۱۷۸۹ بوقوع پیوست. در پاریس ۱۸۸۴ هر سیاستمدار نیمه مشهوری، باز هم، کلوب و باشگاه خاص خودش را ایجاد نمود و هر سیاستمدار نیمه مشهور دیگری مجله خاص خودش را پایه گذاری نمود. متجاوز از ۴۵۰ باشگاه و کلوب و بیشتر از ۲۰۰ روزنامه، به تنهایی در بین ماههای "فوریه" و "می" پدید آمدند. تا قبل از قانونمندی دایمی حوزه عمومی که به طور سیاسی عمل می کرد، پدیداری یک روزنامه سیاسی مساوی با شرکت در بحث و جدل های مربوط به محدوده آزادی افکار عمومی، عمومی بودن به عنوان یک اصل، بود. تا پیش از ایجاد دولت بورژوایی دستورگرا، مطبوعات درگیر در استفاده عمومی از عقل، از فشار دیدگاه های ایدئولوژیک بی نصیب و رها نبودند. بعد از ایجاد دولت مزبور، مطبوعات توانستند تلقی و ذهنیت جدلی خود را کنار گذارده و از درآمد بالقوه فعالیت تجاری و سودگرانه بهره مند شوند. زمینه این رشد و پیشرفت از مطبوعات اعتقادی به مطبوعات تجاری در زمان مشابه ای، در طول سال ۱۸۳۰، در انگلیس، فرانسه و ایالات متحده آمریکا پدید آمد. در جریان این دگرگونی از ژورنالیسم نویسندگان^{۳۹}، که اشخاص خصوصی بودند، به خدمات مصرفی رسانه های همگانی، حوزه عمومی با هجوم و ریزش منافع خصوصی، که باز نمود ممتازی در چهارچوب آن کسب نمود، دگرگون گردید.

حوزه عمومی در دمکراسی های دولت - رفاهی توده ای

اگرچه الگوی لیبرال حوزه عمومی با توجه به ادعای هنجارین تجسم یافته در الزام ها و در بایست های نهادینه شده عمومی بودن آموزنده است اما قابلیت اجرا نسبت به روابط واقعی در یک دمکراسی توده ای را، که از نظر صنعتی پیشرفت نموده و به عنوان یک دولت رفاه - اجتماعی ساخته یافته، ندارد. الگوی لیبرال همواره تا اندازه ای واجد جنبه های عقیدتی بوده است. پیش انگاره های اجتماعی که آن جنبه ها

حتی امروز قدرت اقتدار سیاسی در بالاترین سطحش، هر چقدر هم که از مبنای سابقش زیاد فاصله گرفته باشد، هنوز نیازمند بازنمایی و ابراز از طریق رییس کشور (حکومت) است

به آنها مرتبط و پیوسته بودند، تا اندازه ای دچار دگرگونی های اساسی شده اند. حتی شکل و صورت هایی که حوزه عمومی در آن متجلی و آشکار می شد، شکل و صورت هایی که باعث می شد تصور و ایده حوزه عمومی تا اندازه ای خاص روشن به نظر برسد با جنبش چارتیست^{۲۰} در انگلستان و انقلاب فوریه فرانسه شروع به تغییر کردند. با گسترش مطبوعات و تبلیغات، عموم (عامه مردم) در فراسوی قیدها و محدودیت های بورژوازی توسعه پیدا نمود. همراه با انحصار اجتماعیش، عموم (عامه مردم) جاذبه ای را که بوسیله نهادهای تعامل اجتماعی دوستانه^{۲۱} و به وسیله معیار به نسبت بالای تعلیم و تربیت به آن داده شده بود، از دست داد. بر این اساس، اختلاف هایی که در گذشته به حوزه خصوصی برده شده بود، اکنون به حوزه عمومی وارد می شود. نیازهای گروه، که نمی توانند انتظار برآورده شدن و ارضاء از یک بازار خود - سامان بخش را داشته باشند، به مقررات دولتی تمایل پیدا کرده اند. حوزه عمومی، که می بایست اکنون این نیازها را نمایندگی نماید، تبدیل به زمینه و میدانی برای رقابت میان منافع، در قالب ناپخته تر مواجهه های قهری و توأم با خشونت شده است. قانون هایی که به طور آشکار تحت "فشار خیابانها"^{۲۲} شکل گرفته است به یقین دیگر نمی تواند بر حسب توافق به دست آمده توسط اشخاص خصوصی در بحث های عمومی فهمیده شوند؛ آنها به شکل کم و بیش آشکاری، ناظر و مطابق با مصالحه و سازش های میان منافع خصوصی ناهمساز هستند. امروزه، این نهادها و سازمان های اجتماعی هستند که در ارتباط با دولت در حوزه عمومی سیاسی عمل می کنند، چه از طریق واسطه گری احزاب سیاسی، یا به طور مستقیم در تعامل با دستگاه دولت. با به هم پیوستن حوزه های عمومی و خصوصی، نه تنها کارگزاران سیاسی به طور قطع کارکرد های خاصی در حوزه مبادله کالا و کار اجتماعی^{۲۳} پیدا می کنند؛ بلکه قدرت های اجتماعی نیز کارکردهای سیاسی پیدا می کنند. این امر منجر به نوعی از "بازفوندالی شدن"^{۲۴} حوزه عمومی می شود. سازمان های بزرگ برای سازش های سیاسی با دولت و یکدیگر، در صورت امکان در پشت درهای بسته، رقابت و تلاش می کنند، اما در عین حال آنها باید دست کم تصویب عمومی توده های مردم را با استفاده از تبلیغات مرحله بندی شده بدست آورند.

حوزه عمومی سیاسی در دولت رفاه با ضعیف شدن برجسته کارکرد انتقادی به تصویر کشیده می شود. اگر چه زمانی هدف از عمومی بودن تابع قراردادن اشخاص یا امور به استفاده عمومی از خرد و آماده ساختن تصمیم های سیاسی برای بازبینی قبل از محاکمه افکار عمومی بود، اما اکنون آن اغلب برای کمک به سیاست های مخفی و پوشیده گروه های ذینفع به کمک طلبیده شده است؛ آن اکنون در قالب تبلیغات^{۲۵}، اعتبار و شهرت برای اشخاص یا اشیاء کسب می کند و آنها را شایسته ستایش در یک جو افکار غیر عمومی^{۲۶} می سازد. اصطلاح "روابط عمومی" خود نشان گر آن است که چگونه حوزه عمومی که در سابق از ساختار جامعه پدید می آمد، اکنون باید به طور تفضیلی بر مبانی مورد ایجاد شود. رابطه اساسی و مرکزی عموم (عامه مردم)، احزاب سیاسی و پارلمان نیز با این تغییر در کارکرد تحت تاثیر قرار می گیرد.

این روند موجود به سوی ضعیف کردن حوزه عمومی، به عنوان یک اصل، با وجود این، با دگرگونی کارکرد حقوق اساسی در دولت رفاه ناهمساز است؛ شرط و در بایست عمومی بودن^{۲۷} از ارگان های دولتی به همه سازمان هایی که دولت ارتباط دارند گسترش می یابد، تا آنجا که این امر یک واقعیت می شود، که یک عموم (عامه مردم) از اشخاص خصوصی سازمان یافته ممکن است جایگزین عموم (عامه مردم) اینک منسوخ اشخاص خصوصی شوند که به طور فردی با یکدیگر ارتباط دارند. تحت شرایط حاضر، این افراد سازمان یافته هستند که با استفاده از کانال های میان حزبی و میان سازمانی حوزه عمومی، به نحو موثری در فرآیند ارتباطات عمومی شرکت کنند، کانال هایی که برای تسهیل روابط میان سازمان ها با دولت ایجاد شده اند. تنها در این سیر از ارتباطات عمومی است که شکل دهی و صورت بندی سازمان های سیاسی ممکن است مشروعیت سیاسی کسب کند. خود ایده حوزه عمومی، که به معنای عقلانی کردن قدرت بوسیله بحث های عمومی میان اشخاص خصوصی است، و در دموکراسی های دولت - رفاهی توده ای مورد پاسداری قرار گرفته است، با تغییر و دگرگونی ساختاری حوزه عمومی احتمال تجزیه شدن دارد. در زمان حال حوزه عمومی تنها بر یک مبنای متفاوت، به مثابه عقلانی کردن اعمال قدرت اجتماعی و سیاسی تحت نظارت و کنترل دو جانبه سازمان های رفیعی که متعهد به "عمومی بودن" در ساختار داخلی و نیز در روابطشان با دولت و یکدیگر می باشند، قابل درک است.

در اولین قانون
اساسی های مدرن
بخش های فهرست
کننده حقوق اساسی
بنیادین، تصویری
از الگوی لیبرال
حوزه عمومی بدست
می دهند

۱- دگرگونی ساختاری حوزه عمومی، یورگن هابرماس، ترجمه: جمال محمدی، تهران: نشر افکار، ۲۱۳۸۴ Contemporary Political Philosophy: an anthology ۱۹۹۲-۲

Jurgen Habermas, Public Sphere, in, edited by Robert E. Goodin and Philip Pettit, Blackwell-۲

۳- بدون تردید، یورگن هابرماس در حال حاضر مطرح ترین و پرآوازه ترین فیلسوف اجتماعی آلمان است. وی که به نسل دوم متفکران "مکتب فرانکفورت" تعلق دارد از نادر بازماندگانی است که سنت اندیشه‌ی فلسفی این مکتب را پس از بزرگان نسل اول و در رابطه با نظریه‌ی نقدی "ادامه داده است.

هابرماس در سال ۱۹۲۹ در شهر دوسلدورف متولد شد. در بیست سالگی آغاز به تحصیل در رشته‌های فلسفه، روانشناسی و ادبیات آلمانی در دانشگاه های گوتینگن، زوریخ و بن نمود. از سال ۱۹۵۴ با سمت استادی در دانشگاه هایلدبرگ به تدریس فلسفه پرداخت. بین سالهای ۱۹۷۱ تا ۱۹۸۲ با سمت ریاست انستوی ماکس پلانک به کار پژوهشی در زمینه‌ی تاثیر دانش و فن بر زندگی اجتماعی مشغول بود. از سال ۱۹۸۳ دوباره به تدریس فلسفه و این بار در دانشگاه فرانکفورت پرداخت.

هابرماس تا کنون موفق به دریافت جایزه‌های علمی و فلسفی متعددی چون جایزه‌ی هگل، جایزه‌ی فروید و جایزه‌ی آدورنو شده است. آوازه‌ی جهانی او نتیجه‌ی سالها استادی افتخاری در دانشگاه‌های معتبر آمریکا چون هاروارد است. بسیاری از آثار و نوشته‌های او به زبانهای انگلیسی، فرانسه و سایر زبانهای مهم دنیا ترجمه شده است و تاثیر اندیشه‌های او بر فلسفه‌ی معاصر و بویژه در ایالات متحده‌ی آمریکا، طی سالهای گذشته انکارناپذیر و در حال گسترش بوده است.

زبان فلسفی هابرماس، طبق سنت فیلسوفان آلمان پیچیده است. با این حال در معرفی اندیشه‌های او کتابها و رساله‌های متعددی به چاپ رسیده که دستیابی به جوهر اندیشه‌ی او را آسان تر می سازد. از آن میان می توان به آثار "آکسل هونت" (۲) و "توماس مک کارتی" (۳) اشاره کرد. مهم ترین کتابها و رساله‌های یورگن هابرماس عبارتند از: "دگرگونی ساختاری حوزه عمومی" (۴)، "شناخت و علاقه" (۵)، "درباره‌ی منطق دانشگاههای اجتماعی" (۶)، "سیاست، هنر، دین" (۷)، "نظریه‌ی کنش ارتباطی" (۸) و "آینده‌ی طبیعت انسانی" (۹). با اندکی تغییر به نقل از:

Habermas.htm/Maghalae/page/www.andishe.de/:http

- ۵public opinion
- ۶private persons
- ۷the public
- ۸Professional people
- ۹legal consociates
- ۱۰public discussions
- ۱۱political public sphere
- ۱۲democratic publicness
- ۱۳publicity
- ۱۴Public opinion or opinion publique
- ۱۵constellation
- ۱۶public
- ۱۷public representation
- ۱۸feudal law
- ۱۹feudal lord
- ۲۰estates
- ۲۱Representative publicness
- ۲۲polarization
- ۲۳reformation
- ۲۴corporate body
- ۲۵princely power
- ۲۶princely court
- ۲۷occupational status groups
- ۲۸Reproduction of life
- ۲۹private domestic power
- ۳۰negotiated contracts
- ۳۱the third estate
- ۳۲disposition of capitalist property
- ۳۳bourgeois public
- ۳۴news writing
- ۳۵items of information
- ۳۶karl bucher
- ۳۷dealer
- ۳۸consumer culture
- ۳۹Journalism of writers
- ۴۰charitist Movement: جنبش کارگران در دهه ۱۸۴۸-۱۸۳۸ کارگران انگلیسی در "منشور خلق" که در ۱۸۳۷ نشر شد، خواستههای ششگانه خود را اعلام کردند که مهمترین آنها عبارت بود از: آزادی رای برای همه مردان، برقراری رای مخفی و برافزادن شرط مالکیت برای نمایندگان پارلمان. این جنبش به دلیل شکافی که میان میانه روان آن افتاد از میان رفت. به نقل از: دانشنامه سیاسی، داریوش آشوری، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۷۶
- ۴۱institutions of convivial social intercourse
- ۴۲pressure of the streets
- ۴۳social labor
- ۴۴refeudalization
- ۴۵publicity
- ۴۶nonpublic opinion

حوزه عمومی
سیاسی در دولت رفاه
با ضعیف شدن
برجسته کارکرد
انتقادیش به تصویر
کشیده می شود

